نزدیک شدن مرزها به هم

نقدی بر کتاب گیس پنجول نوشته‌ی کورنلیا فونکه

حمید بابایی

نام کتاب:گیس پنجول
نویسنده: کورنلیا فونکه
مترجم: کتایون سلطانی
تصویرگر: کورنلیا فونکه
ناشر:کتاب مریم(نشر مرکز)
نوبت چاپ:نخست ۱۳۸۸
شمارگان: ۳ هزار نسخه
شمار صفحه‌ها:صد صفحه
قیمت: ۲۹۰۰ تومان

کورنلیا فونکه نویسنده‌ی کتاب «گیس پنجول»، مدرک خود را در رشته‌ی تعلیم و تربیت اخذ کرده و به صورت موازی به داستان نویسی پرداخته است. تا کنون بسیاری از آثار او به صورت فیلم و تئاتر در آمده‌اند. در سال ۲۰۰۲ اقتباسی ازکتاب «شاه دزد» وی صورت گرفت که باعث شهرت جهانی او شد. دو نکته در مورد این نویسنده قابل ذکر است: یکی رشته‌ی تحصیلی وی یعنی تعلیم و تربیت و دیگری اقتباس‌هایی که از کارهای او صورت گرفته است.

«گیس پنجول» دیوی زمینی است که از آدم‌ها خوشش می‌آید. او در زیر زمین زندگی می‌کند و بعد از مدتی تصمیم می‌گیرد به خانه‌ی انسان‌ها نقل مکان کند و در این انتقال با مشکلاتی روبه‌رو می‌شود. داستان از لحاظ روایی فرم ساده‌ای دارد. الگویی که در بسیاری از داستان‌های کودکان و افسانه‌ها استفاده می‌شود:

تعادل عدم تعادل تعادل

هر چند که نویسنده با هوشمندی در این الگو دست برده است تا تولید کننده‌ی صرف چیزی از گذشته نباشد.

در فصل اول داستان ابتدا درباره‌ی دیو صحبت می‌شود:

«گیس پنجول زیر انباری قدیمی باغ در غاری زندگی می‌کرد که درست کنارآشیانه‌ی دندون قارچی و پوست بوگندو قرار داشت. گیس پنجول سه تا از تخته‌های کف انباری را لق کرده بود تا از آن‌جا به جای در ورودی استفاده کند.»

و سپس به سرعت در ادامه‌ی فصل دوم، دیو نقشه‌ی ورود به خانه‌ی آدم‌ها را می‌کشد:

«نقشه‌ی گیس پنجول خیلی آسان بود. او می‌خواست به کلی به خانه‌ی آدم‌ها نقل مکان کند. زیرا از آن‌جا که خیلی از آدم‌ها در خانه‌های‌شان سگ و گربه داشتند، پس دلیلی وجود نداشت که مخالفتی با نگهداری دیوی زمینی داشته باشند.»

در پایان همین فصل، با حرکت گیس پنجول، ورود به خانه و خوابیدن روی تخت پسرک، روایت به بخش عدم تعادل وارد می‌شود:

«ملچ ملوچ کنان و کورمال کورمال رفت به طرف تخت، قوطی را گذاشت روی پاتختی و خزید زیر لحاف آدم کوچولو. آخ که چه گرم بود. به به! گیس پنجول با لذت بو می‌کشید.»

تعادل پایانی داستان از فصل دوازدهم شروع می‌شود؛ از جایی که دعوا ختم شده است و گیس پنجول و مادر پسرک تصمیم می‌گیرند با هم کنار بیایند و خراب کاری‌های گیس پنجول را فراموش کنند. این مسئله با پیانو زدن گیس پنجول با مادر پسرک به پایان می‌رسد که نشانگر آشتی هر دو است:

«مدت‌ها بود که هوای بیرون تاریک شده بود، اما گیس پنجول و مادر همچنان شش دستی پیانو می‌نواختند. کالی هم روی کاناپه دراز کشیده بود و داشت خواب دیوهای پیانو نواز را می‌دید.»

تعادل در همین بخش با یک فراز و فرود ساده مواجه است که با ورود پدر پسر و حساسیت داشتن او به موی دیو صورت می‌گیرد، همین مسئله به سرعت و در چند سطر رفع می‌شود. رفع شدن این مسئله نشان دهنده‌ی این نکته است که حساسیت داشتن پدر مسئله‌ی مهمی نبوده و از اهمیت چندانی برخوردار نیست.

نکته ای که در ابتدا نیز به آن اشاره شد تفاوت الگوی روایتی این داستان با انواع دیگر آن است. این تفاوت خود را در پایان بندی اثر نشان می‌دهد. پایان بندی داستان باز محسوب می‌شود، داستان در پایان به یک نتیجه‌ی نهایی محتوم نمی رسد و این رویکردی جدید برای این الگوی روایی در کار کودک و نوجوان محسوب می‌شود.

«کالی با صدای بلند گفت: ببین یک چیزی باید بهت بگویم. باید از خوردن کرم خاکی دست برداری. از تف کردن هم همین جور.ولی ما دوتا می‌توانیم بعضی وقت‌ها برویم توی غار خودت. گیس پنجول در جواب فریاد زد: اهکی! معلوم است که می‌توانم خودم را کنترل کنم! بعد دیو در تاریکی گم شد.»

این صحنه‌ی پایانی داستان است؛ جایی که گیس پنجول از پسرک جدا می‌شود. درقسمت قبل دیو می‌گوید که فقط می‌خواهد برای خوردن چند کرم برود و باز می‌گردد، اما از آن‌جا که در بخش‌های قبل هم دروغ گفته است، حرفش چندان قابل اعتماد نیست و شاید باز نگردد. همین مسئله باعث می‌شود پایان بندی داستان باز باشد.

اگر بخواهیم داستان را از نظر ژانر با نگاهی تودورفی نقد کنیم، می‌توانیم بگوییم که داستان شگفت است، یعنی اتفاق داستانی با رویداد زندگی واقع مطابقت ندارد و داستان در صدد توجیه این مسئله بر نمی آید. اما نکته‌ی بسیار مهم در نحوه‌ی برخورد و باورپذیر کردن این رخداد در داستان است. معمولاً یکی از روش‌هایی که نویسندگان به این منظور استفاده می‌کنند، برخورد کاملاً معمولی و طبیعی با مسئله‌ی غیر واقعی است. در این داستان هم همین گونه عمل شده است؛ وقتی در ابتدای فصل سوم دیو زمینی در رختخواب پسر می‌خوابد و پسرک او را می‌بیند، نمونه‌ای از این عمل دیده می‌شود:

«کالی راکت بدمینتون خود را برداشت،آن را در هوا بلند و فریاد زد:آهای یارو، یارو بیا بیرون! برو گم شو! آهای...»

در صورتی که اگر قرار بود داستان با روال و منطق واقع گرایی پیش برود، پسرک باید حرکت دیگری انجام می‌داد. در مورد نحوه‌ی برخورد مادر پسرک نیز همین تکنیک به کار رفته است و بعد از کش و قوسی ساده این مسئله پذیرفته می‌شود.

شخصیت پردازی اثر:

داستان از الگوی ساده‌ای در شخصیت پردازی تبعیت می‌کند. تنها نکته در شخصیت گیس پنجول است. در زیر به توضیح شخصیت‌های داستان می‌پردازیم:

۱ –کالی: کالی پسرکی است که گیس پنجول به خانه‌ی آن‌ها نقل مکان می‌کند.کالی پسری مرتب و تمیز اما تنها است. او حتی نمی‌تواند به خاطر حساسیت پدرش به پشم حیوانات، حیوان خانگی داشته باشد. همین مسئله‌ی تنهایی باعث می‌شود او در اولین برخوردها با گیس پنجول با تمام اخلاق‌های بد و غیر قابل تحمل‌اش او را دوست داشته باشد و پیش خود نگهش دارد.

۲ – مادر کالی: زنی خانه دار است که در خانه به تعلیم پیانو می‌پردازد. او زن مهربان و تمیزی است و نظافت برای او اهمیت

فراوانی دارد. از تعریف خیلی خوشش می‌آید،مخصوصاً اگر از پیانو زدنش باشد.

۳ - پدر کالی: یک جهانگرد است و به پشم حیوانات حساسیت دارد.

۴ - گیس پنجول: شخصیت پیچیده‌ی این داستان گیس پنجول است هر چند از نظر روایت شناسی شخصیت اصلی محسوب نمی‌شود (که به آن اشاره خواهم کرد).گیس پنجول یک دیو زمینی است که برخلاف دو دوست خود از آدم‌ها متنفر نیست و از صابون خوشش می‌آید و عاشق صدای پیانو است.

نکته‌ای که در مورد شخصیت گیس پنجول باید به آن اشاره کرد، بحث استعاره‌ای بودن شخصیت‌های شگفت است. در داستان‌هایی که حادثه‌ی داستانی با روال عادی زندگی همخوانی ندارد، دو نوع دیدگاه وجود دارد: یکی این‌که داستان صرفاً برای سرگرمی نوشته می‌شود و یا این عامل در واقع دستاویزی می‌شود برای پیوند دوباره‌ی مخاطب با هستی. در این داستان و بسیاری از آثار کودکان، عامل شگفت، پیوند دهنده‌ی داستان با هستی است و بیشتر بحث آموزشی در کنار سرگرم کنندگی مطرح است. شگفت بودن اثر در شخصیت داستان است؛ یعنی گیس پنجول. حال این عامل پیوند دهنده چه چیزی است؟

در واقع گیس پنجول استعاره ازکودکی است نابالغ که دراین داستان سیر رشد و تکامل خود را طی می‌کند. این شخصیت نشان دهنده‌ی کودک بی‌ادبی است که دیدن رفتار زشت او باعث می‌شود مخاطب داستان(یعنی کودک) از این رفتار درس بگیرد و این اعمال را مورد نکوهش قرار دهد. همان گونه که در ابتدای مطلب نیز در مورد مؤلف اشاره شد، نویسنده در رشته‌ی تعلیم و تربیت تحصیل کرده است. در مباحث آموزشی جدید همواره این مسئله مطرح است که اگر قصد آموزش برای کودکان مطرح است به صورت غیر مستقیم باشد. به طور مثال در صورتی که پدر و مادری قصد دارند فرزندشان به خواندن کتاب روی بیاورد باید در مقابل او کتاب بخوانند و همین طور کتاب در دسترس باشد. این داستان به نوعی همین رویکرد را دنبال می‌کند و با نشان دادن امر زشت، قصد آموزش و به قول ارسطو سعی در تزکیه‌ی نفس دارد.

در این بخش که قسمت نهایی شخصیت پردازی است می‌خواهم درباره‌ی شخصیت اصلی داستان بحث کنم. شخصیت اصلی داستان در ظاهر گیس پنجول است اما در صورتی که با دیدگاه روایت شناسی پیش برویم شخصیت اصلی داستان کسی است که از روایت داستانی تأثیر می‌گیرد.در این اثر روایت بر روی شخصیت کالی تأثیر می‌گذارد و در صحنه‌ی پایانی او چشم به راه گیس پنجول می‌ماند و به نوعی کالی دیگر آن کالی سابق نیست.

«و کالی،کالی تا وقتی که دیوش برنگشت،پلک هایش را روی هم نگذاشت.»

نزدیک شدن مرزها:

در بحث های جدید مخصوصاً مباحث پسامدرنیستی، مرز میان انواع هنرها مخدوش شده است. نویسندگان انواع هنرها را برای ایجاد گونه‌های جدید با هم ادغام کرده‌اند. اما چیزی که این روزها بیشتر به چشم می‌خورد رابطه‌ی تنگاتنگ میان ادبیات و سینما است. داستان گیس‌پنجول از نظر نحوه‌ی معرفی شخصیت و تصاویر داستانی کاملاً به حوزه‌ی سینما نزدیک است. مثلاً در نحوه‌ی معارفه‌ی شخصیت گیس پنجول باید به این مسئله دقت کنیم:

«گیس پنجول دیوی زمینی است ولی یک دیو معمولی نیست.دیوهای همسایه اغلب نمی‌توانند او را درک کنند.»

حال همین مسئله را در مورد معرفی شخصیت‌های دیگر نیز داریم برای مثال در مورد معرفی شخصیت کالی:

«آدم کوچولو هیچ عیب و ایرادی نداشت. فقط قدش دوبرابر یک دیو زمینی بود. جای خوابش خیلی گرم و نرم به نظر می‌رسید و چیزهای عجیب و غریبی برای بازی کردن داشت.»

این گونه اطلاعات اولیه دادن توسط راوی به صورت مستقیم در انیمیشن‌ها و فیلم‌های کودکان نیز کاربرد دارد. یا درمورد برخورد مادر کالی با گیس پنجول شاهد یک صحنه‌ی زد و خورد کاملاً سینمایی هستیم مانند پرتاب کردن نیزه توسط مادر کالی به سمت گیس پنجول.همچنین در قسمت ورود پدر به خانه شاهد یک درام تصویری هستیم.

«هیکل خطرناک از چهارچوب در وارد خانه شد.گیس پنجول بی معطلی جستی زد و گلوی مزاحک را گرفت.سپس غران و جیغ زنان،چندین بار به سر و کله اش مشت کوبید،به صورتش تف کرد و موهایش را کشید.

دزد مرتب فریاد می‌زد:کمک!آهای! کمک کنید!

صدا به نظر کالی آشنا بود.کالی با ناراحتی فریاد زد:ای وای!گیس پنجول ولش کن!این بابام است.»

هرچند که این گونه تصاویر در ادبیات نیز هست اما کاربرد آن بیشتر در حوزه‌ی سینما است.

گفتار غیر مستقیم آزاد:

شیوه‌ی روایت داستان این کتاب، میان دو نوع روایت قرار دارد: در روایت درونی نوع اول،که آن را گفتار مستقیم هم می‌نامند، راوی اول شخص است و به سه شیوه روایت می‌شود: اول شخص عادی – تک گویی – سیلان ذهن.در روایت درونی نوع دوم که آن را گفتار غیر مستقیم هم می‌نامند، راوی دانای کل ذهن شخصیت‌ها را تفسیر می‌کند و شرح می‌دهد. در روایت نوع اول یا گفتار مستقیم،کلمات به خود شخصیت‌ها تعلق دارند و لحن شیوه‌ی گفتار آن‌ها عیناً ذکر می‌شود، اما در روایت نوع دوم یا گفتار غیر مستقیم محتوای آن‌چه گفته شده حفظ می‌شود اما این محتوا با زبان و لحن راوی در آمیخته و بعد بیان می‌شود.

در گفتار غیر مستقیم آزاد، نویسنده دو نوع یاد شده را به هم می‌آمیزد. به این ترتیب که داستان را سوم شخص روایت می‌کند اما این راویِ محتوای سخنان شخصیت را با همان لحن و شکل سخنان شخصیت که در گفتار مستقیم بیان می‌شود، مطرح می‌کند.مثلا:لیلا به مردمی که در خیابان بودند نگریست.چه روزگاری شده است!به ویترین فروشگاهی خیره شد،کفش ورنی سفیدی را دید.آفتاب در حال غروب است، باید رفت.گام هایش را تند کرد.

ویژگی اصلی گفتار غیر مستقیم آزاد،آمیخته شدن شاخص هاست که گاه متعلق به ذهن خود شخصیت است،گاه تفسیر راوی سوم شخص از شخصیت است.در گفتار غیر مستقیم آزاد، دو مجموعه ارزش در کنار هم قرار می‌گیرند. از نمونه‌های موفق این شیوه روایت، داستان‌های «گل» و «اولین» از جیمز جویس هستند. باختین این روش را گفتار دو لحنی نامیده است که همواره راوی و شخصیت را در هم می‌آمیزد.

در روش گفتار غیر مستقیم آزاد علامت تعجب و پرسش و جمله‌های ناقص به کار می‌رود. هرچند جویس و برخی نویسندگان که از این شیوه استفاده می‌کردند، ضمیر و نشانه‌های پرسش و گاه افعال را زیر پا می‌گذاشتند تا مرز میان گفتار راوی و شخصیت را به هم بریزند. نکته‌ی جالب توجه این است که در داستان گیس‌پنجول، موارد بسیاری از گفتار غیر مستقیم آزاد به چشم می‌خورد.در حالی که گفتار غیر مستقیم آزاد نوعی از روایت محسوب می‌شود که نویسندگانی مانند جویس از آن بهره می‌گیرند. برای مثال:

«عجب سر و صدایی به هنگام حرکت راه می‌انداختند! چیز عجیبی بود! گیس پنجول به سوسیس گاز زد و گوش‌هایش را تیز کرد.»

«انگار چیزی کف انباری می‌خزید.باز چه خبر شده بود؟هول و تکان‌های چند روز گذشته کافی نبودند؟با نگرانی گوش‌هایش را تیز کرد. شاید یک گربه باشد؟شاید هم یک سگ!»

نگاهی به ترجمه:

در نقدهایی که نوشته‌ام همواره بخش پایانی قسمتی بوده که در آن سعی کرده‌ام چیزی را در متن بیابم که کشف هر مخاطب یا منتقد است. اما بعد از خواندن چند داستان ترجمه به این نتیجه رسیدم که در کنار منتقد کس دیگری هم وجود دارد که باید از او نام برد و آن مترجم است. مخاطب نیز به عنوان کسی که در کار خواندن مشارکت می‌کند باید آثاری را بخواند که ترجمه‌ی آن خوب و قابل قبول باشد.

یک نویسنده‌ی خارجی باید واقعاً خوش شانس باشد که در کشور دیگری که آثارش ترجمه می‌شود مترجم بتواند اثر را دوباره بازآفرینی کند. خانم فونکه جزو نویسندگان خوش شانس است که خانم سلطانی ترجمه‌ی خوبی از اثر ایشان را به مخاطب ارائه داده‌اند.